

راه‌های تحصیل امنیت در اندیشه استاد مطهری

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۸/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۹/۱۹ نجف لکزایی*

چکیده

هدف اصلی مقاله حاضر بررسی راه‌های دستیابی به امنیت در اندیشه استاد مطهری است. دغدغه‌های امنیتی موجود در سطح جهان، به‌ویژه جهان اسلام ایجاب می‌کند بیش از هر زمان دیگری این بحث را در کانون توجه قرار دهیم. در مقاله حاضر با رویکرد توصیفی - تحلیلی پرسش مذکور مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. در یک طبقه‌بندی کلی، در اندیشه استاد مطهری از دو دسته سازوکار برای تأمین امنیت می‌توانیم سخن بگوییم: نرم و سخت. ابزارهای نرم دو دسته است: ایجابی و سلبی. دستاورد مهم مقاله این است که از میان آثار شهید مطهری در زمینه امنیت می‌توان نکات روشنی استخراج و ارائه کرد. همچنین بخش عمده‌ای از نقدهای ایشان به مکاتب امنیتی دنیاگرایانه و غیردینی قابل‌رصد است که در متن مقاله منعکس شده است. مدعای نگارنده این است که از مباحث استاد مطهری رویکرد متعالی و الهی در امنیت قابل‌استنباط است.

واژگان کلیدی: امنیت، مطهری، امنیت متعالیه، امنیت متدانیه، راه‌های تحصیل امنیت.

*. استاد تمام گروه علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم (ع) (www.lakzaee.ir) (nlakzaee@gmail.com).

مقدمه

امنیت در اندیشه استاد مطهری سرمایه زندگی است. به نظر ایشان سرمایه‌های بسیاری در زندگی داریم. سلامت، امنیت، ثروت، علم و معرفت، عدالت اجتماعی، همسر و فرزندان صالح، دوستان شایسته و صمیمی، تربیت عالی و سلامت روح و روان از جمله سرمایه‌های زندگی به شمار می‌روند. هر کدام از اینها که نباشد، نقصی در سعادت و کمال انسان خواهد بود، زیرا انسان یکی از سرمایه‌ها را از دست داده است (مطهری، ۱۳۹۰: ج ۲۳، ص ۷۵۹).

اما سه سرمایه از همه سرمایه‌ها مهم‌تر است؛ چون مقدمه تحقق دیگر سرمایه‌هاست. سرمایه‌هایی که موجودات زنده برای رشد و تکامل خود به آنها احتیاج دارند، عبارت است از: تربیت، امنیت و آزادی. تربیت سلسله عواملی است که موجودات زنده برای رشدشان به آنها احتیاج دارند. و یک انسان تمام احتیاجات گیاه و حیوان را دارد، به علاوه یک سلسله احتیاجات انسانی که همه آنها در کلمه «تعلیم و تربیت» جمع است. این عوامل به منزله غذاهایی است که باید به یک موجود زنده برسد تا رشد کند. دومین چیزی که موجود زنده به آن احتیاج دارد، امنیت است. یعنی آنچه را موجود زنده دارد، از او نگیرند. انسان، جان دارد، جانش را از او نگیرند؛ ثروت دارد، ثروتش را از او نگیرند؛ سلامت دارد، سلامتش را از او نگیرند؛ آنچه را دارد از او نگیرند. سومین چیزی که هر موجود زنده‌ای به آن احتیاج دارد، آزادی است. یعنی جلوی راهش را نگیرند و پیش رویش مانع ایجاد نکنند (همان: ص ۴۳۵).

از جمله تمایزات دیدگاه استاد مطهری در بحث امنیت نسبت به مکاتب رایج در این عصر و زمان این است که ایشان امنیت را در گرو ایمان می‌داند و از همین زاویه است که ایشان تا آنجا برای امنیت اهمیت و ارزش قائل است که آن را در عرض عدالت و امانت و آزادی، از مقدسات بشر می‌داند: «عدالت یکی از مقدسات بشر است. آزادی یکی از مقدسات بشر است. احسان یکی از مقدسات بشر است. امنیت یکی از مقدسات بشر است. راستی، درستی، امانت یکی دیگر از مقدسات بشر است. بدون شک تمام اینها

در گرو ایمانند» (همان: ج ۲۱، ص ۴۵۹-۴۶۰).

با توجه به آنچه آمد، مشخص می‌شود که استاد مطهری به بحث امنیت بی‌توجه نبوده است. هرچند ایشان در آثارشان به شکل مستقل به بحث «امنیت» نپرداخته‌اند، اما در لابه‌لای مباحث ایشان مطالبی یافت می‌شود که نشان‌دهنده دیدگاه‌های ایشان درباره امنیت است. شاید فقدان بحث مستقل در کتاب‌های ایشان باعث شده است که تاکنون پژوهشگران از دیدگاه‌های امنیتی ایشان سخن نگفته‌اند. از این‌رو اثر حاضر برای نخستین بار بررسی بخشی از آرای امنیتی استاد مطهری را در دستور کار خود قرار داده است.

چارچوب مفهومی و نظری به‌کاررفته در مقاله حاضر چارچوب مکتب و نظریه امنیتی متعالیه است. مدعای نگارنده این است که در آثار ایشان ظرفیت استخراج و استنباط چنین نظریه‌ای وجود دارد. نظریه‌ای که نگارنده، با توجه به مکتب حکمی و فلسفی استاد، ترجیح می‌دهد از آن با عنوان «مکتب امنیتی متعالیه» یاد کند. رقیب این مکتب، مکاتب امنیتی متدانیه است. درحالی‌که به زبان گفتمانی‌ها دال مرکزی مکاتب امنیتی دنیاگرا «بقای دنیوی» انسان است، دال مرکزی مکتب امنیتی متعالیه «بقای ابدی» انسان است. پیش از این نگارنده مؤلفه‌های مکتب امنیتی متعالیه را از منظر تنی چند از دیگر حکمای متعالیه موردکند و کاو و بررسی قرار داده است (لک‌زایی، مقالات متعددی که در قسمت منابع، مشخصات آنها آمده است)؛ اما دیدگاه استاد مطهری نوآوری‌ها و تازگی‌هایی نسبت به آنها دارد. البته در مقاله حاضر فقط بخش راهکارهای دستیابی به امنیت بررسی می‌شود. روشن است که طرح همه مباحث امنیتی از نظر استاد در قالب یک مقاله مقدور نیست. در ادامه، ابتدا کالبدشکافی مفهوم امنیت از نظر استاد انجام خواهد شد، سپس از جایگاه امنیت در منظومه اهداف حکومت اسلامی و آنگاه شیوه‌های تحصیل امنیت سخن خواهیم گفت.

۱. مفهوم امنیت

کالبدشکافی چستی امنیت در اندیشه استاد مطهری نشان می‌دهد که ایشان برخلاف

بیشتر مکاتب امنیتی رایج - که نوعی نگاه مادی و ظاهری و دنیایی صرف به امنیت دارند و از این رو غالباً امنیت را به فقدان تهدیدات دنیایی تعریف کرده‌اند - هم به ابعاد مادی و دنیایی امنیت توجه کرده‌اند و هم به ابعاد معنوی و اخروی آن. لذا در نگاه ایشان صرف فقدان تهدید برای وجود امنیت کافی نیست، بلکه اقدامات ایجابی در قالب برنامه‌های دینی نیز لازم است؛ با این توضیح که ایمان عنصر کلیدی و پایه است و فقدان تعرض و تهدید خارجی بدون وجود ایمان به امنیت منتهی نمی‌شود. از این رو ایشان در بحث معناکاوی میان امنیت و ایمان پیوند وثیقی برقرار می‌بینند.

مطهری بحث مفهوم امنیت را از یک بحث ادبی شروع کرده‌اند. به نظر ایشان علمای ادب گاهی لفظی را می‌برند به باب افعال؛ مثلاً *أَمِنَ يَأْمَنُ* را می‌برند به باب افعال، می‌شود *أَمِنَ يَوْمِنُ*، و مصدرش ایمان. یکی از معانی باب افعال این است که فعل لازم را متعدی می‌کند. مثلاً *ذَهَبَ* یعنی رفت، *أَذْهَبَ* یعنی برد او را. معنی دیگرش این است که صارَ ذَا، یعنی صاحب فلان چیز شد. مثلاً می‌گویند این زمین سبز شد و معنایش این است که صاحب سبزی شد. حال به خدا وقتی که می‌گوییم «مؤمن» آن معنی اول را دارد؛ یعنی بخشنده امنیت. خدا مؤمن است، اوست که به بندگان خود امنیت می‌دهد؛ یعنی اگر بنده‌ای به او ایمان بیاورد، اگر بنده‌ای ذاکر او باشد، اگر بنده‌ای با او پیوند برقرار کند، یک امان و یک اطمینان قلبی پیدا می‌کند که دیگر هیچ قدرتی نمی‌تواند او را متزلزل کند. ولی به بنده وقتی می‌گوییم «مؤمن» یعنی صارَ ذَا أَمْنٍ. «أَمِنَ بِهِ» یعنی به سبب او امنیت را برای خودش کسب کرد. پس ما مؤمنیم، او هم مؤمن است؛ ما مؤمنیم یعنی به وسیله او امنیت را کسب می‌کنیم، او مؤمن است یعنی او بخشنده امنیت (امن خاطر و امن قلب) به ماست (همان: ج ۲۷، ص ۱۹۳) «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ» (حشر: ۲۳). او مؤمن است (باب افعال است) به معنای معطی امنیت. انسان مؤمن بالله است «أَيُّ صَارَ ذَا أَمْنٍ بِاللَّهِ» به وسیله خدا به امن و آرامش می‌رسد، چون خدا یگانه تکیه‌گاهی است که انسان می‌تواند داشته باشد؛ با داشتن او به امنیت مطلق می‌رسد و با نداشتن او به هر چه اعتماد کند پایه‌اش

متزلزل است (مطهری، ۱۳۹۰: ج ۲۷، ص ۵۵۶).

بااین حساب منبع و منشأ و پایه و اساس امنیت ایمان است. در نتیجه مؤمنان می‌توانند کارگزاران راستین امنیت باشند. خدا «مؤمن» است؛ چون تولید امنیت می‌کند، و انسان مؤمن «مؤمن» است، چون خدا به او امنیت داده است و در نتیجه احساس امنیت می‌کند، و دیگران نیز از او احساس ایمنی می‌کنند و می‌شود مولد امنیت.

همچنین کالبدشکافی چستی امنیت در اندیشه استاد مطهری نشان می‌دهد که ایشان برخلاف بیشتر مکاتب امنیتی رایج، که نوعی نگاه سلبی به امنیت دارند و از این‌رو غالباً امنیت را به فقدان تهدید تعریف کرده‌اند، هم به ابعاد سلبی امنیت توجه داشته‌اند و هم به ابعاد ایجابی آن. از این‌رو در نگاه ایشان صرف فقدان تهدید برای وجود امنیت کافی نیست، بلکه اقدامات ایجابی در قالب برنامه‌های تربیتی و نیز اقدامات سیاسی در قالب وجود آزادی‌های سیاسی و غیرسیاسی نیز لازم است.

برای تبیین اهمیت مؤلفه‌های ایجابی و از جمله آزادی، استاد مطهری به مطلبی از کواکبی استناد کرده‌اند؛ آنجا که کواکبی از برخی علمای پیشین اسلامی انتقاد می‌کند که به نظم و امنیت، بیش‌ازحد بها داده‌اند تا آنجا که عدل و آزادی را فدای نظم و امنیت کرده‌اند؛ یعنی به بهانه نظم و امنیت، مانع رشد آزادی شده‌اند و این همان چیزی است که مستبدان و ستمگران می‌خواهند. ستمگران و مستبدان همواره به بهانه برقراری نظم و حفظ امنیت، آزادی را که عالی‌ترین موهبت الهی است و جوهر انسانیت است، کشته‌اند و عدل را زیر پا قرار داده‌اند (همان: ج ۲۴، ص ۵۰).

علاوه بر ایمان، نکته دیگری که باید در مفهوم امنیت مدنظر قرار گیرد، نسبی بودن آن است. امنیت و ناامنی از آن جهت از نظر استاد مطهری نسبی است که بلا و نعمت نسبی است (همان: ج ۱، ص ۱۸۳). به نظر ایشان از این نکته نباید غفلت ورزید که مصائب، وقتی نعمت هستند که انسان از آنها بهره‌برداری کند و با صبر و استقامت و مواجهه با دشواری‌هایی که مصائب تولید می‌کنند، روح خود را کمال بخشد. اما اگر انسان در برابر سختی‌ها فرار را انتخاب کند و ناله و شکوه سر دهد، در این صورت بلا

برای او واقعاً بلاست (همان: ص ۱۸۴-۱۸۵).

درواقع یکی از نتایج ایمان پایه بودن امنیت در نظریه استاد، به نوع نگاه به فعل الهی برمی گردد که ما آن را چگونه معنی کنیم. بنده مؤمن به توحید افعالی رویکرد توحیدی، عادلانه و تربیتی دارد؛ لذا هیچ چیزی را نعمت نمی بیند. ازاین رو می توانیم بگوییم در اندیشه استاد مطهری با یک بسته مفهومی و نظری روبه رو هستیم که پیامد و نتیجه عمل به آن امنیت است. نمودار زیر نشان دهنده مفهوم مدنظر ایشان است:

مفهوم امنیت از نظر استاد مطهری

وجوه سلبی امنیت	عدم تعرض دشمنان بیرونی	کفر	جهل و غریزه گرایی	استبداد	ظلم	قطع رحم و سرقت و نفاق	خیانت	امتحانات الهی و... را نعمت دیدن	و...
وجوه ایجابی امنیت	استحکام قدرت درونی	ایمان	تعلیم و تربیت	آزادی	عدالت	احسان و انفاق و صله ارحام	امانت داری	امتحانات الهی و... را نعمت دیدن	و...

۲. جایگاه امنیت در اهداف حکومت اسلامی

به نظر استاد مطهری جامعه نیاز دارد به حکومت، وضع قانون، اجرای قانون، تأمین مصالح کلی جامعه در مقابل فرد، تأمین امکانات اجتماعی، دفاع از هجوم اقوام و ملل دیگر، جلوگیری از تجاوزات افراد در داخل و حفظ آزادی و امنیت افراد از تجاوز افراد دیگر، مدیریت، قضاوت و فصل خصومات، ارتباط و عهد و پیمان و معامله با واحدهای اجتماعی دیگر، تعلیم و تربیت، بهداشت، حفظ موارث فرهنگی (همان: ج ۱۰، ص ۴۸). از میان آنچه گفته شد، قانون (مجلس شورا)، دفاع از هجوم خارجی (وزارت دفاع)، حفظ امنیت داخلی (وزارت کشور و شهربانی و ژاندارمری)، ارتباط و عهد و پیمان با سایر واحدهای اجتماعی (وزارت امور خارجه)، فصل خصومت (وزارت دادگستری) از ارکان دولت و حکومت است و به منزله مقوم است؛ ولی تعلیم و تربیت (وزارت آموزش و پرورش، وزارت علوم)، حفظ موارث فرهنگی (وزارت فرهنگ و هنر)، بهداشت

عمومی (وزارت بهداری)، مدیریت صنعت (وزارت صنایع و معادن)، تجارت (وزارت بازرگانی)، مخابرات (وزارت پست و تلگراف و تلفن)، روشنائی (وزارت برق و نیرو)، اوقاف (وزارت اوقاف) و امثال اینها اموری است که به واسطه توسعه تمدن، ضرورت نوعی هماهنگی کلی پیش آمده و حکومت مسئول هماهنگی و مدیریت آنهاست؛ و الا در گذشته تلگراف و تلفن نبود، فقط پست بود که معلوم نیست دولتی بود یا ملی، برق و نیرو هم نبود، ولی بهداشت، فرهنگ و هنر، آموزش و پرورش و امثال اینها بود، ولی ملی بود و امروز در بعضی کشورها این امور ملی است و دولت به عنوان مظهر وحدت و مظهر مدیریت و مظهر امکانات و تسهیلات اجتماعی بر اینها نظارت می‌کند. پس دولت و حکومت در حقیقت یعنی مظهر قدرت جامعه در برابر هجوم خارجی و مظهر عدالت و امنیت داخلی و مظهر قانون برای داخل و مظهر تصمیم‌های اجتماعی در روابط با خارجی (همان: ص ۴۸-۴۹).

درواقع تأمین امنیت از دلایل اصلی و همیشگی لزوم و ضرورت حکومت است. لذا ایشان نظر گروه‌هایی را که بر عدم ضرورت دولت استدلال کرده‌اند، مثل مارکسیست‌ها، نقد کرده است. استاد مطهری ضمن نقد دیدگاه مارکسیستی در زمینه تکوین دولت دیدگاه اسلامی را اثبات کرده است. به نظر استاد: حتی اگر چنان‌که مارکسیست‌ها می‌گویند، جامعه بی‌طبقه نیز باشد، عدالت داخلی خود به خود اجرا نمی‌شود و جرم خود به خود از بین نمی‌رود که حفظ امنیت داخلی نیازمند به یک قدرت متمرکز نباشد، و همچنین یک جامعه اشتراکی نیز نیازمند به دفاع ملی و نیازمند به روابط خارجی است و نیازمند به فصل خصومات و اجرای حدود و مجازات‌هاست؛ مگر اینکه فرض کنیم آینده بشریت یکپارچه است؛ پس دشمن خارجی وجود ندارد و رابطه با خارج وجود ندارد؛ پس نه وزارت دفاع لازم است، نه وزارت خارجه. چون ریشه همه تجاوزات و عصیان‌ها مالکیت است، پس نیازی به دادگستری و همچنین به شهربانی و ژاندارمری و بالاخره به حفظ امنیت نیست، پس نیاز به دولت نیست. ولی باز هم این سؤال پیش می‌آید که نیازهای ثانوی ناشی از توسعه تمدن ایجاب می‌کند ارشاد و هدایت و

مدیریت را در عصر توسعه؛ پس نیاز به دولت و حکومت به عنوان این مظهر هست (همان: ص ۴۹-۵۰).

با توجه به آنچه آمد، فهم این مدعا که تحقق امنیت در سلسله اهداف حکومت اسلامی قرار دارد، قابل فهم تر است. استاد مطهری در این زمینه به فرمایش امام علی (ع) استناد کرده و بیان داشته که به نظر امام کلیات هدف های حکومت اسلامی از این قرار است:

الف) بازگشت به اسلام راستین: می گوید هدف اول ما این است: «لِرُدِّ الْأَعْمَالِ مِنْ دِينِكَ».

ب) اصلاح چشمگیر در شهرها: «وَنُظْهِرَ الْأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ».

ج) نجات مظلومان: «فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ».

د) به پا داشتن قوانین الهی تعطیل شده: «وَتُقَامَ الْمُعْطَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ» (همان: ج ۲۴، ص ۱۱۳-۱۱۵).

۳. راه های دستیابی به امنیت

۳.۱. ابزارهای نرم ایجابی

در یک طبقه بندی کلی، در اندیشه استاد مطهری از دو دسته سازوکار برای تأمین امنیت می توانیم سخن بگوییم: نرم و سخت. ابزارهای نرم نیز دو دسته است: ایجابی و سلبی. در ادامه این موارد را توضیح می دهیم.

۳.۱.۱. مشروعیت عوامل مولد امنیت خاطر در امور مستحدثه

از نظر استاد مطهری امنیت بخشی آن قدر مهم است که در بررسی مشروعیت امور مستحدثه و نوپدید می تواند مجوز استفاده از آنها قرار گیرد. برای نمونه از فرمایش های استاد مطهری در بحث بیمه این قاعده امنیتی مهم قابل برداشت و استفاده است. ایشان معتقدند وجه مشروعیت قرارداد بیمه این است که به بیمه گزار امنیت خاطر می دهد. به نظر ایشان آنچه بیمه را یک عمل معقول و مشروع می کند، نفس تعهد بیمه گر است. در

بیمه، بیمه‌گر متعهد می‌شود که در صورت وقوع حادثه یا بروز خسارت، آن را جبران کند یا فلان مبلغ پول بدهد. این تعهد بیمه‌گر برای بیمه‌گذار ارزش دارد؛ یعنی بیمه‌گذار آدمی است که اگر این تعهد نباشد، همیشه یک حالت دلهره دارد که اگر حریق بیاید و مال‌التجاره من از بین برود، من خالک‌نشین خواهم شد؛ اگر من فوت بکنم، ورثه من چنین خواهند شد. یک حالت ناراحتی و اضطرابی دارد، دنبال کسب اطمینان می‌گردد. کار بیمه‌گر این است که به او تأمین می‌دهد؛ یعنی وقتی او متعهد شد که در صورت وقوع حادثه یا بروز خسارت من جبران می‌کنم، آن اضطراب و ناراحتی بیمه‌گذار را از بین می‌برد. در زبان عربی بیمه را تأمین می‌گویند و این لغت بسیار خوبی بوده که برایش انتخاب کرده‌اند.

بیمه‌گر به بیمه‌گذار تأمین می‌دهد، امنیت‌خاطر می‌دهد. همین عمل ارزش دارد، بیمه‌گذار پول را در ازای این تعهد می‌دهد. ولی این تعهد یک تعهد خالی نیست، تعهدی است که «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» هرکس که تعهدی کرد، باید به تعهد خود وفا کند. لهذا فقها گفته‌اند اگر ما بخواهیم بیمه را داخل در یکی از عقود معمول درآوریم، نزدیک‌ترین مسئله فقهی به مسئله بیمه مسئله ضمان است، کتاب الضمان: (کتاب ضمانت) چون ضمانت تعهد است (همان: ج ۲۰، ص ۳۵۶).

۳، ۱، ۲. ملازمه دین و امنیت

استاد مطهری با استناد به فرمایشی از امام علی (ع) این قاعده را استنباط کرده و با آیات قرآن، آن را شرح و بسط داده‌اند: امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) می‌فرماید: «مَنْ اسْتَحْكَمَتْ لِي فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ احْتَمَلْتُ عَلَيْهَا وَاعْتَفَرْتُ فَقَدْ مَاسَوَاهَا، وَلَا اعْتَفَرْتُ فَقَدْ عَقِلَ وَلَا دِينَ، لَأَنَّ مُفَارَقَةَ الدِّينِ مُفَارَقَةُ الْأَمْنِ فَلَا يَتَهَنَّأُ بِحَيَاةٍ مَعَ مَخَافَةٍ، وَفَقْدُ الْعَقْلِ فَقَدْ أَلْحِيَا وَلَا يُقَاسُ إِلَّا بِالْمَوْتِ». اگر کسی یک خصلت از خصال خیر در او باشد، کافی است که سایر صفات و خصلت‌های او را تحمل کنم و ببخشم، مگر دو چیز را: یکی بی‌عقلی و یکی بی‌ایمانی. آنجا که دین و ایمان نیست، امنیت نیست. به آدم

بی‌ایمان در هیچ چیز نمی‌شود اعتماد و اطمینان کرد. آنجا که امنیت و اعتماد و اطمینان نیست، زندگی گوارا نیست؛ دائماً نگرانی است، خوف است، اضطراب و دلهره است. آدمی همیشه باید مواظب خود باشد که از ناحیه همان دوستان خود خیانت نبیند. اما آنجا که عقل نیست، حیات و زندگی نیست، مردگی است، فاقد عقل را باید در شمار مردگان به حساب آورد (همان: ج ۲۳، ص ۷۶۶).

استاد یک بار دیگر نیز در آثارش درباره این حدیث ذیل بحث شرایط دوستی سخن گفته و البته در این مورد دوم نکاتی در تبیین وجوه امنیتی حدیث افزوده است: امام علی (ع) فرموده‌اند: دو چیز است که آنها رکن دوستی است. اگر آن دو رکن باشد و هیچ یک از خصلت‌های دیگر نباشد، برای من کافی است. ولی دو خصلت است که اگر آنها را نداشته باشد قابل تحمل نیست، قابل معاشرت نیست. آن دو خصلتی که نبودشان قابل تحمل نیست، یکی «عقل» است و دیگری «دین». «وَلَا اغْتَفِرُ فَقْدَ عَقْلٍ وَلَا دِينٍ» آن چیزی که از نظر من در دوستی قابل بخشش نیست، یکی فقدان عقل است و دیگری فقدان دین «لَا مُمْفَارَقَةَ الدِّينِ مُفَارَقَةَ الْأَمْنِ» (خیلی عجیب است!) چون اگر دوست من دین نداشته باشد، من از ناحیه او امنیت ندارم، یعنی یک روزی مرا معامله خواهد کرد. اگر دین داشته باشد، می‌تواند برای من قابل اعتماد باشد که یک روزی روی من و دوستی من معامله نخواهد کرد و مرا نخواهد فروخت. «لَا مُمْفَارَقَةَ الدِّينِ مُفَارَقَةَ الْأَمْنِ» اگر دین نباشد، من اصلاً امنیت ندارم، وقتی امنیت نداشته باشم، دائماً نگران هستم نکند او یک حقه‌ای به من بزند. بعد فرمود: «فَلَا يَتَهَنَّأُ بِحَيَاةٍ مَعَ مَخَافَةٍ» زندگی اگر توأم با بیم و ترس باشد، گوارا نیست. پس باید با کسی دوستی کنم که صددرصد از ناحیه او مطمئن باشم (همان: ج ۲۶، ص ۵۶۴).

همان‌طور که ملاحظه شد، از این فرمایش امیرالمؤمنین (ع)، استاد قاعده امنیتی مهم دیگری را استخراج کرده‌اند که برای نظریه اسلامی امنیت فوق‌العاده مهم است و آن اینکه بدون دین، امنیت وجود ندارد. این معنای دیگری از ملازمه امنیت با ایمان و اخلاق الهی است. خود استاد چنین توضیح داده‌اند که اثر سرمایه دین معمولاً طولی

است، یعنی موجب به وجود آمدن یا استحکام سایر سرمایه‌هاست؛ ازجمله سلامت جسم و جان، امنیت و عدالت اجتماعی (همان: ج ۴، ص ۱۵۱).

۳،۱،۳. علم و ایمان و ضرورت ملازمه این دو برای تولید امنیت

دین، اخلاق، علم و ایمان در رأس سازوکارهای نرم است. در نظریه استاد اینها باید با هم باشند تا اثرگذار باشند: هم علم به انسان امنیت می‌بخشد و هم ایمان؛ علم امنیت برونی می‌دهد و ایمان امنیت درونی. علم در مقابل هجوم بیماری‌ها، سیل‌ها، زلزله‌ها، طوفان‌ها ایمنی می‌دهد و ایمان در مقابل اضطراب‌ها، تنهایی‌ها، احساس بی‌پناهی‌ها، پوچ‌انگاری‌ها. علم جهان را با انسان سازگار می‌کند و ایمان انسان را با خودش (همان: ج ۲، ص ۲۹).

البته به نظر استاد مطهری در مورد هر علم و عقیده و یقینی استعمال کلمه ایمان صحیح نیست: صحیح نیست گفته شود که فلان شخص ایمان دارد به اینکه خواص آهن ربا مثلاً چنین است یا خواص اعداد و مقادیر چنین است، بلکه در موردی صحیح است که تولید امنیت و طمأنینه نماید و نگرانی و اضطراب و هراسی را سلب کند، یعنی باید مطلب موردنظر از اموری باشد که با سرنوشت و هدف و زندگی سروکار داشته باشد. از اینجا معلوم می‌شود که ایمان اعتقاد خشک و خالی نیست، اعتقادی است مقرون به نوعی شور و هیجان و احساسات. شاید از موارد استعمال کلمه ایمان علاوه بر آنچه از لغت استفاده می‌شود، مفهوم ضمنی علاقه و حب و عشق و گرایش که لازمه‌اش فدا شدن در راه عقیده است، استفاده شود. ایمان، تنها اعتقاد مقرون به حب و گرایش نیست، جنبه دیگر نیز دارد و آن ایدئال بودن و مقدس بودن و برتر بودن مورد ایمان از خود شخص و حیات شخصی اوست، به اصطلاح نوعی تقدس و تعالی در مفهوم آن به کار رفته است، یعنی مورد ایمان نوعی برتری و احترام مافوق شخص و حیات شخصی دارد؛ به‌طوری‌که جانبازی در راه آن تجویز می‌شود، بلکه مستحسن شمرده می‌شود (همان: ج ۱، ص ۵۰۴).

علم به انسان امنیت می‌دهد، اما امنیت بیرون از عوامل خارجی. ایمان به انسان امنیت می‌دهد از اضطراب‌ها و یأس‌ها و احساس تنهایی‌ها (همان). علم فقط آنجا که با ایمان توأم باشد، احساس امنیت می‌کند و احساس می‌کند که در خانه خودش است، حقوقش ادا می‌شود، وسیله ظلم و هوس و تجاوز و فساد فی‌الارض قرار نمی‌گیرد. پس این مطلب پیامبر که مؤمن شایسته‌تر است به علم، معنی و مفهومش این است. گویی رسول خدا پیش‌بینی می‌کرد که روزی مردم از تضاد علم و ایمان سخن خواهند گفت و او در همان وقت جواب داده است که علم با ایمان تضاد ندارد. علم و ایمان خویشاوندانند. علم و بی‌دینی و همچنین دین و بی‌علمی دو بیگانه ناجور و غیرمجانسند. علت تجانس علم و ایمان این است که هر دو نورند، هر دو دارای طهارت و قداستند (همان: ج ۲، ص ۱۶۳).

به نظر استاد مطهری اولین اثر ایمان این است که پشتوانه اخلاق است، یعنی اخلاق - که خود یک سرمایه بزرگ زندگی است - بدون ایمان اساس و پایه درستی ندارد. زیربنای همه اصول اخلاقی و منطق همه آنها، بلکه سرسلسله همه معنویات، ایمان مذهبی یعنی ایمان و اعتقاد به خداست (همان: ج ۲۳، ص ۷۶۱).

کرامت، شرافت، تقوا، عفت، امانت، راستی، درستکاری، فداکاری، احسان، صلح و سلم بودن با خلق خدا، طرفداری از عدالت، از حقوق بشر و بالاخره همه اموری که فضیلت بشری نامیده می‌شود و همه افراد و ملت‌ها آنها را تقدیس می‌کنند و آنها را هم که ندارند، تظاهر به داشتن آنها می‌کنند، مبتنی بر اصل ایمان است؛ زیرا تمام آنها مغایر با اصل منفعت‌پرستی است و التزام به هریک از اینها مستلزم تحمل یک نوع محرومیت مادی است. آدمی باید دلیلی داشته باشد که رضایت به یک محرومیت بدهد. آنگاه رضایت می‌دهد که محرومیت را محرومیت نداند. این جهت آنگاه میسر است که به ارزش معنویت پی برده و لذت آن را چشیده باشد. زیربنای هر اندیشه معنوی ایمان به خداست (همان: ص ۷۶۲).

حداقل اثر ایمان به خدای عادل حکیم این است که یک مؤمن عادی مطمئن می‌شود

که کار خوب و صفت خوب در نزد خدا از بین نمی‌رود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (توبه: ۱۲۰).

بشر واقعاً دو راه بیشتر ندارد: یا باید خودپرست و منفعت‌پرست باشد و به هیچ محرومیتی تسلیم نشود و یا باید خداپرست باشد و محرومیت‌هایی را که به‌عنوان اخلاق متحمل می‌شود، محرومیت نشمارد و لااقل جبران‌شده بداند. انسانیت و گذشت و احسان اگر بر پایه تقوای الهی و طلب رضای الهی نباشد، بر پرتگاه خطرناکی است: «أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ» (همان: ۱۰۹). آیا آن‌کس بهتر است که بنای کار خود را بر تقوا و رضای خدا قرار داد یا آن‌کس که بنای کار خود را بر لب پرتگاهی قرار داده که زیر آن خالی است و مشرف به سقوط است؟ کسی که تکیه‌گاه اخلاق و شخصیتش غیرخدا باشد، مانند این است که بر پرتگاه مشرف به سقوطی گام برمی‌دارد، هر لحظه احتمال سقوط دارد. «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ» (عنکبوت: ۴۱). مثل آنان که دوستان و سرپرستانی غیرخدا انتخاب کرده و به آنها اتکا کرده‌اند، مثل عنکبوت و خانه عنکبوت است، سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است. این آیه ناظر به این است که غیرخدا را نمی‌توان تکیه‌گاه عمل قرار داد. غیرخدا تکیه‌گاه قرار می‌گیرد، اما سست و بی‌پایه است. با تقلید و تلقین و ایجاد عادت قسراً و موقتاً می‌توان افرادی فداکار و باگذشت تربیت کرد، اما این نوعی اغفال و قسر است، همه را برای همیشه از راه نادرست نمی‌توان برد. حکما گفته‌اند: الْقَسْرُ لَا يَدُومُ. همان‌طوری که خداوند سرسلسله موجودات است و همه موجودات قائم و متکی به ذات او هستند، معرفت و ایمان به خدا هم سرسلسله همه معنویات و فضایل اخلاقی و معنوی است. معنویات منهای خداشناسی، مانند اسکناس منتشر بدون پشتوانه است، یعنی اعتبار ندارد، کاغذ بی‌اعتباری بیش نیست» (مطهری، ۱۳۹۰: ج ۲۳، ص ۷۶۳).

در آیه کریمه قرآن می‌فرماید: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ. تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ

يَتَذَكَّرُونَ» (ابراهیم: ۲۴-۲۵). خداوند سخن پاک (عقیده پاک) را به درخت سالم و بی عیب مثل می زند که ریشه اش در زمین، محکم جا گرفته و شاخه اش سر به آسمان کشیده است، همه وقت میوه می دهد به اذن پروردگار. خداوند برای مردم مثل ها می آورد، باشد که تنبه پیدا کنند. این مثل برای این است که درخت انسانیت اگر بخواهد راستی بارور و میوه ده باشد، باید ریشه توحیدی و ایمانی داشته باشد. بعد مثالی دیگر ذکر می کند، می فرماید: «وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» (همان: ۲۶). مثل سخن ناپاک (عقیده باطل و بی پایه) مثل درخت بدی است که ریشه اش از زمین جدا شده و قرار و ثباتی ندارد. آنگاه می فرماید: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ» (همان: ۲۷). خداوند اهل ایمان را بر سخن حق و درست برای همیشه ثابت و پابرجا و تزلزلناپذیر نگه می دارد در دنیا و آخرت. ایضاً راجع به بی ایمانی می گوید: «ارَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْدينِ. فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ وَلاَ يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ» (ماعون: ۱-۳). آیا دیدی آن کس را که دین را دروغ می داند؟ او همان کس است که با بی رحمی یتیم را از خود طرد می کند، عنایتی ندارد به اینکه فقرا سیر بشوند، دیگران را به سیر کردن گرسنگان و بینوایان وادار نمی کند. می خواهد بفرماید آن که پشت به دین کرده، به همه فضیلت ها پشت کرده است. آن که عاطفه دینی و ایمانی را - که مبنا و اساس و پشتوانه و منطق انسانیت است - از دست داده، انسانیت و عواطف انسانی را از دست داده است (مطهری، ۱۳۹۰: ج ۲۳، ص ۷۶۴).

امور معنوی مطلقاً مستلزم تحمل یک نوع محرومیت مادی است. تا یک مبنا و اساس درستی در کار نباشد، بشر بی جهت تحمل محرومیت نمی کند. طبیعی ترین محصول افکار مادی، اخلاق مادی یعنی اخلاق مبتنی بر خودپرستی و منفعت پرستی است (همان: ص ۷۶۵). این فرمان که: «كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ» (نساء: ۱۳۵)، عدالت را جداً به پا نگه دارید، گواهی را به خاطر خدا بدهید نه به ملاحظات دیگر، هرچند علیه پدر و مادر یا خویشاوندان شما باشد. یا اینکه: «كُونُوا

قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ» (مائده: ۸)، بسیار برای خدا قیام کنید، به عدالت ادای شهادت کنید، مبدا دشمنی قومی با شما - ولو دشمنی دینی - سبب گردد که از حق و عدالت منحرف شوید، به هر حال عدالت کنید که عدالت به تقوا نزدیک‌تر است؛ اینها فرمان‌هایی است که فقط دین صلاحیت دارد دهد و از طرف دین هم بوده که پذیرفته و عمل شده است (مطهری، ۱۳۹۰: ج ۲۳، ص ۷۶۵).

پس معلوم می‌شود که اخلاق، عدالت اجتماعی، امنیت اجتماعی، انسانیت، همه سرمایه‌هایی هستند که به دست آوردن و حفظ اینها سرمایه دیگری لازم دارد که نامش ایمان است. به‌طور کلی ما در صفات اخلاقی آن اندازه تقوا و عفت و امانت می‌خواهیم که حتی در نهانخانه‌ها و سرالسرها هم حافظ بشر باشد. عدالت به زیردستان حتی در حال قدرت و توانایی می‌خواهیم، شجاعت و شهامت در مقابل زور می‌خواهیم، استقامت و پایداری می‌خواهیم، قطع اعتماد به غیر و تکیه به خود و باطن ذات خود می‌خواهیم، صفا و صمیمیت و محبت می‌خواهیم. همه اینها یا فقط در پرتو ایمان پیدا می‌شود و یا آنکه فرد کامل و اعلای آن منحصرأ در پرتو ایمان دینی پیدا می‌شود (همان: ص ۷۶۶).

۳،۱،۴. آزادی توأم با صداقت و آگاهی

موضوع دیگر که دانشمندان اروپا در این راه خیلی کوشش کرده‌اند و نتایج بالنسبه خوبی به دست آورده‌اند، این است که سطح شعور و احساسات مردم آزادی‌ازدست‌داده را بالا ببرند. این خودش یک راهی است که برای استیفای حقوق و آزادی‌ها؛ سطح فکر و شعور مردم را بالا ببرند، غیرت مردم را تحریک بکنند. اسلام این راه را به‌عنوان شرط لازم می‌پذیرد و باید هم چنین باشد. انصاف این است که بشر امروز از این نظر با بشر قرن‌های گذشته خیلی تفاوت کرده است. بشر امروز ارزش آزادی را برای خودش درک کرده است و برای آزادی خودش کوشش و فعالیت و جانبازی می‌کند، و چون احساس کرده است آزادی را به‌آسانی نمی‌شود به دست آورد، باید قدرت ایجاد کرد، قدرت را

به تنهایی نمی شود ایجاد کرد وحدت و اتحاد باید به وجود آورد، اتحاد تنها کافی نیست، تشکل باید به وجود بیاید، تشکل تنها کافی نیست، برنامه و ایدئولوژی باید به وجود بیاید، تمام این اقدامات را بشر کرده است، ولی باز هم به نتیجه نرسیده است، چرا؟ علت دارد. علتش این است که آنچه که بشر آزادی از دست داده برای به دست آوردن آزادی برای خودش تحصیل کرده، بشر آزادی سلب کننده همانها را به صد درجه قوی تر تحصیل کرده است. اگر تشکل را در نظر بگیرید، تشکل آنها خیلی بیشتر است؛ وحدت و اتحاد را در نظر بگیرید، اتحادشان خیلی قوی تر است؛ وسیله را در نظر بگیرید، وسیله شان خیلی بیشتر است (همان: ج ۲۵، ص ۱۵۱-۱۵۲).

آزادی اجتماعی یعنی رهایی از قیود، محدودیت ها، اختناق ها، سخت گیری ها و مانع ایجاد کردن هایی که افراد بشر، خودشان برای خودشان به وجود می آورند (همان: ص ۱۷۴). اسلام برای این مسئله فوق العاده و عجیب اهمیت قائل است. پیغمبر رسالت خودش را این جور اعلام کرد: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (آل عمران: ۶۴). بیایید به طرف یک حقیقتی که آن حقیقت برای ما و شما متساوی است، یعنی حقیقتی نیست که از ما باشد بگوییم شما به ما پیوندید یا از شما باشد ما بخواهیم به شما پیوندیم، یک امری مربوط به نژاد و قومیت نیست که بگوییم شما بیایید در ما هضم بشوید یا ما بیاییم در شما هضم بشویم، یک حقیقتی است که با همه ما نسبت متساوی دارد؛ چه؟ خدا. فقط خدا را پرستش کنید، غیر خدا نسبت به هر چیز دیگر متمرّد و عاصی باشید و فقط نسبت به خدا و آنچه که از ناحیه خداست و امر خدا آن را در بر می گیرد، تسلیم باشید. دیگر، آزادی اجتماعی. «وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»، یعنی استعمار، استعباد و استثمار ملغی (مطهری، ۱۳۹۰: ج ۲۵، ص ۱۷۵).

به نظر استاد مطهری دو چیز در اسلام وجود دارد که منبع اساسی برای تولید امنیت و به تعبیر ایشان «آزادی بخشی» و درواقع جامع ابزارهای تأمین امنیت نرم ایجابی است: یکی صداقت و دیگری نفوذ در دلها و درواقع قدرت نرم. در مورد صداقت خداوند

متعال فرموده است: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ» (توبه: ۱۲۸). واقعاً خدای خودش را دوست می‌دارد و چون خدای خودش را دوست می‌دارد، همه مردم را دوست می‌دارد، اصل «خَيْرُكُمْ لِلنَّاسِ خَيْرُكُمْ لِلَّهِ» را می‌پذیرد. اسلام صداقت و راستی دارد؛ نفاق در کارش نیست (مطهری، ۱۳۹۰: ج ۲۵، ص ۱۵۶-۱۵۷). موضوع دیگر قدرت و قوت است. قدرت نفوذ و تسلط بر احساسات و بر دل مردم، خاضع و خاشع کردن دل‌ها، تسلیم کردن دل‌ها به بارگاه الهی (همان: ص ۱۵۹).

۳،۱،۵. امور مدیریتی و کارگزاری قضایی

به نظر استاد مطهری ایجاد امنیت واقعی و آسایش در امور زندگانی، فقط از انتظامات پلیسی و افزودن نوع جرایم و کیفرها ساخته نیست، بلکه این قبیل اصلاحات وابسته به نهضت علمی و انقلاب فکری و قضایی و تطور و تجدد در رویه دادگاه‌ها به تناسب اوضاع و احوال متغیر و مقتضیات مدنیت جدید می‌باشد (همان: ج ۳، ص ۲۳۷).

۳،۲. ابزارهای نرم سلبی

مقصود از ابزارهای نرم سلبی مواردی است که استاد چون آنها را برای بشر تهدید می‌داند، نسبت به آنها هشدار داده است که مبدا گرفتارشان شویم؛ مثل علم بدون ایمان. در ادامه این موارد را برشمرده‌ایم. اهمیت این موارد در این است که مبتلا به انسان امروز است. انسان با این گونه موارد باید مبارزه کند. با علم بدون ایمان باید مبارزه کنیم و علم ملازم ایمان را جایگزین آن سازیم. همچنین با ظلم و نفاق و دیگر عوامل و دلایل برهم‌زننده امنیت نرم باید مبارزه کرد. استاد مطهری در هر مورد نمونه‌های زیادی را متذکر شده‌اند که نگارنده فقط به بخشی از آنها اشاره خواهد کرد.

۳،۲،۱. علم بدون ایمان

آیا علم می‌تواند جلوی تجاوز بشر به بشر را بگیرد؟ همان‌طوری که بشر وقتی که

عالم شد با وبا و سل و حتی سرطان مبارزه می‌کند و صرف اینکه عالم شد و رمز مطلب را کشف کرد، کافی است برای اینکه با آن دشمن را به زمین بکوبد؟ متأسفانه علم در مقابل این دشمن بشر - یعنی دشمنی بشر با خودش - عاجز است. بشر هر اندازه عالم بشود، علم نمی‌تواند جلو تجاوز بعضی از افراد بشر را به بعضی دیگر بگیرد. دلیلش خیلی واضح است: برای اینکه آن کسی که به حقوق و آزادی دیگران تجاوز می‌کند، نه به دلیل این است که نمی‌داند باید تجاوز نکند و ظلم کار بدی است، بلکه به این دلیل است که سود و منفعت خودش را می‌خواهد، زور را هم که با خودش می‌بیند، به حکم سودجویی و زور و وقتی که این دو با همدیگر توأم شد، دنبال قضیه می‌رود، علم را در این راه استخدام می‌کند. علم نه تنها مانع تجاوز افراد بشر به آزادی دیگران نیست، احیاناً کمکی می‌شود برای تجاوز افراد بشر به افراد دیگر و لهذا علم به تنهایی هرگز نمی‌تواند ارزش انسانی داشته باشد. وقتی که در خدمت منافع فردی انسان بود امکان ندارد که بتواند برای بشریت ارزش انسانی داشته باشد (همان: ج ۲۵، ص ۱۵۰).

۳،۲،۲. نفاق

از بزرگ‌ترین تهدیدات بشر امروز نفاق و به‌ویژه نفاق سیاسی است. یکی از مختصات بشر در مقابل حیوانات نفاق است. نفاق، به اصطلاح عوامانه، یعنی جوفروشی و گندم‌نمایی. این از خواص بشر است. پیغمبر اکرم فرمود: «أَنْتِ لَا اخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا... وَ لَكِنِّي اخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقٍ الْجَنَانِ عَالِمِ اللِّسَانِ». (نهج البلاغه، نامه ۲۷). فرمود من از مؤمن‌ها بر اسلام بیم ندارم، از کافرهای صریح هم بر اسلام بیم ندارم، ولی از منافق بر اسلام بیم دارم. نفاق در عصر ما به اوج خودش رسیده است (مطهری، ۱۳۹۰: ج ۲۵، ص ۱۵۲).

یکی از فلاسفه معروف اروپا در قرن هفدهم به نام هابز - انگلیسی است - یک فلسفه سیاسی دارد. کتاب‌هایش به فارسی هم ترجمه شده است، مقایسه‌ای می‌کند میان حیوان‌های اجتماعی و انسان که یک موجود اجتماعی است؛ می‌گوید چرا وضع اجتماع

حیوان‌های اجتماعی از قبیل زنبور عسل و مورچه یک سامان خاصی دارد و اختلاف و جنگ و خونریزی در آنجا نیست، ولی انسان چنین است؟ بعد می‌گویند میان انسان و آنها تفاوت‌هایی وجود دارد. یکی از تفاوت‌هایی که در میان انسان و حیوانات اجتماعی هست که سبب شده اجتماع آنها منظم بماند و در اجتماع انسان فساد واقع شود، این است که در میان انسان‌ها رقابت وجود دارد و در میان آنها رقابت وجود ندارد. یکی دیگر از مابه‌التفاوت‌ها این است که در آنها خیر فرد و خیر عموم با همدیگر متحد است، احیاناً خیر فرد در جهتی و خیر عموم در جهتی قرار نمی‌گیرد، ولی مشکل زندگی بشر این است که احیاناً خیر فرد، منفعت فرد در جهتی قرار می‌گیرد و مصلحت اجتماع در جهت دیگر. علت دیگر این است که بشر به واسطه عقل و ابتکارش احساس نقص می‌کند و دنبال کمال بالاتر است، ولی حیوان اجتماعی همان را که دارد، حد اعلای از کمال می‌داند. من عجلتاً بحث نمی‌کنم راجع به اینکه این حرف‌هایی که او زده از نظر ریشه به یکی برمی‌گردد یا نه، درست است یا درست نیست؛ شاهد هم فرق چهارمی است که ذکر می‌کند، می‌گویند فرق چهارم که سبب فساد در اجتماع بشری شده است و در اجتماع حیوانات این فساد وجود ندارد، زبان است، قدرت تکلم و سخن گفتن. اگر بگویید اینکه واقعاً یک کمالی است برای بشر - واقعاً هم کمال است برای بشر - می‌گویند بله، بدبختی بشر هم از همین کمالش برمی‌خیزد. بشر چون زبان دارد، با زبان خودش مطلب را بیان می‌کند، قدرت قلب حقایق دارد، یعنی می‌تواند حقایق را وارونه جلوه بدهد و مطلب را در زیر یک لفافه بیان کند. این را یک عامل اساسی می‌شمارد، و راست هم می‌گویند (همان: ص ۱۵۳).

به موازات پیشرفت‌هایی که در سطح شعور عمومی در باب احقاقِ حقوق و آزادی‌ها شده است، یک مطلب دیگر به وجود آمده است و آن این است که نفاق و دورویی و هر چیزی را با اسم دیگری و با یک روپوش خیلی عالی جلوه دادن در میان بشر رایج شده که همه را گیج کرده است. این دیگر از پدیده‌های قرون جدید است، در گذشته این جور نبود (همان). حجاج بن یوسف ثقفی یا مسلم بن عقبه می‌آمد به مردم مدینه می‌گفت:

مردم مدینه! باید بیعت بکنید به عنوان بندگی و بردگی برای یزید. دیگر نمی‌گفت که من آمده‌ام شما را آزاد کنم، می‌گفت اصلاً آمده‌ام شما را برده بکنم. حجاج بن یوسف ثقفی آنچه که در دل داشت همان را می‌گفت؛ اما نیکسون یا استالین یا خروشچف همان حجاج بن یوسف و مسلم بن عقبه است با این تفاوت که کار او را می‌کند، کار چنگیزی را می‌کند، ولی سخن عیسوی و محمدی می‌گوید. واقعاً عجیب است! این پدیده خطرناکی است در اجتماع ما (همان: ص ۱۵۴).

شما می‌بینید یک هیئت مذهبی، یک میسیون دینی به اصطلاح، روانه آفریقا می‌شود برای اینکه مبشر دین مسیح باشد، بعد از چند سال که کار می‌کند، می‌بینید این هیئت و میسیون اصلاً نوکر استعمار بوده، آمده برای اینکه استعمار را به آنجا بیاورد. اگر کسی کتاب التبشیر و الاستعمار را خوانده باشد، می‌فهمد قضیه از چه قرار است. یکی از روزنامه‌نویس‌های اسلامی نوشته بود که در فلان کشور آفریقایی در چندین سال پیش وقتی که مبشرین مسیحی و مسیحی‌ها آمدند، آنها انجیل در دستشان بود و مردم، زمین؛ نفهمیدیم چطور شد که بعد از چند سال قضیه برعکس شد، یک وقت دیدیم انجیل به دست مردم است و زمین‌ها به دست اینها. معلوم شد به بهانه انجیل آمده‌اند زمین‌ها را بخورند و ببرند. به نام اعلامیه «حقوق بشر» حقوق بشر پایمال می‌شود. به نام مؤسسات فرهنگی و نشر کتاب و خدمت به فرهنگ بشر، خیانت به بشر می‌شود. به نام مؤسسات بهداشتی - می‌بینید مسیحی‌ها مرتب بیمارستان تأسیس می‌کنند - آمدند برای اینکه روح مردم را بدزدند، فکر مردم را استعمار و مسموم کنند. هر کار خیری که شما در نظر بگیرید، می‌بینید زیر کاسه‌اش یک نیم‌کاسه است. این جو فروشی و گندم‌نمایی یک مصیبت بزرگ است برای جامعه بشریت امروز (همان). بنابراین بالا رفتن سطح شعور عمومی هم کافی نیست. واقعاً وقتی که انسان تاریخ‌ها را مطالعه می‌کند، کم‌کم مطمئن می‌شود هر عمل انسانی واقعی که در آن صداقت وجود داشته است، یا از ناحیه پیامبران است یا از ناحیه اتباع پیامبران. هر نهضتی که در آن پیامبران شرکت نداشته‌اند، حقیقت هم در آن وجود نداشته است (همان).

چندی پیش کتاب تاریخ آبر ماله و کتاب نگاهی به تاریخ جهان نهرو را مطالعه می‌کردم؛ در هر دو مطلبی دیدم که برای من خیلی عجیب بود. مسئله به اصطلاح الغای بردگی در آمریکا را مطالعه می‌کردم. تا حالا برای خود من شکی در این مطلب نبود که در آمریکا آن وقتی که بردگی را الغا کردند، فقط یک عامل انسانی در کار بوده است؛ یعنی انگیزه انسانی داشتند و روی شرافت انسانی این کار را کردند. بعد دیدم اصلاً قضیه جور دیگری بوده؛ تضادی بوده میان آمریکای شمالی و آمریکای جنوبی. منافع آمریکای جنوبی اقتضا می‌کرد برده داشته باشد، ولی منافع اقتصادی آمریکای شمالی ایجاب می‌کرد اصلاً برده نباشد و بردگی الغا بشود. این جنگ و این الغا هم به خاطر منافع بوده است و چون از روی حقیقت و صداقت نبود و فقط فرمول بود، هنوز هم اولاد همان بردگان در آمریکا بدون اینکه اسم بردگی روی آنها باشد، از برده بدترند، همین سیاه‌هایی که الان هستند و هنوز هم آمریکا تسلیم نمی‌شود؛ برای اینکه گندم‌نمایی و جوفروشی در کار بوده است (همان: ص ۱۵۵).

شما مسئله حقوق زن و آزادی زن را در امروز می‌بینید و می‌شنوید که اروپایی‌ها پیش‌قدم شدند، برای زن حق مالی قائل شدند، چنین و چنان کردند. وقتی انسان تاریخ این مسئله را درست می‌خواند، می‌بیند در این هم باز یک نفعی وجود داشته است. ویل دورانت در کتاب لذات فلسفه می‌نویسد که آغاز نهضت زن چه بود. می‌دانید که تقریباً تا یک قرن پیش دنیای اروپا برای زن حق مالکیت قائل نبود، یعنی کار زن را متعلق به شوهرش می‌دانست، اگر زن کاری می‌کرد و زحمتی می‌کشید، اجرتش را باید به شوهرش می‌دادند. اصلاً زن استقلال نداشت. اگر احياناً به ارث هم چیزی به او می‌رسید، باز اختیار آن دست شوهرش بود. چطور شد که به زن استقلال اقتصادی دادند؟ وقتی ما تاریخ را می‌خوانیم، می‌بینیم پس از آنکه کارخانه‌های عظیم پیدا می‌شود و شهرها احتیاج به کارگر پیدا می‌کنند، مخصوصاً کارگری که مزد کمتر بگیرد و آن کارگری را که مزد کمتر می‌گیرد، در میان زنان و کودکان و اطفال پیدا می‌کنند، و بعد می‌بینند مردها اجازه نمی‌دهند زنان و بچه‌هایشان بیایند در کارخانه‌ها کار بکنند؛ چون

زندگی و خانواده‌شان مختل می‌شود، می‌آیند قانون می‌گذارند که بعد از این زنان و کودکان استقلال اقتصادی داشته باشند، پدرها حق نداشته باشند جلو بچه‌ها را بگیرند و شوهرها حق نداشته باشند جلو زن‌ها را بگیرند. به این وسیله استقلال اقتصادی به زن دادند (همان).

دنیای اروپا به این دلیل استقلال اقتصادی به زن داد که کارگر ارزان می‌خواست. این است که بشر را از شر بشر دیگر آسوده کردن و به بشر آزادی واقعی دادن، آزارش را سلب کردن، همان‌طوری که در متن خلقت امکان نداشت، یعنی ضدخلقت بشر بود، از قدرت علم خارج است، از قدرت تربیت خارج است و از قدرت بالا بردن سطح [آگاهی] عموم خارج است. اینجاست که جز یک قدرت، قدرت دیگری نیست. آن قدرت، هم بشر را در مقابل بشرهای دیگر امنیت و مصونیت می‌دهد و هم بهشت واقعی برایش ایجاد می‌کند؛ نه تنها بهشتی که در آن آزاری برای یکدیگر نداشته باشند، بلکه بهشت بالاتری، بهشتی که در آن انسانیت و عواطف و وحدت و یگانگی و اخوت واقعی باشد؛ همان کاری که پیغمبران در دنیا کرده‌اند و نظیرش را احدی در دنیا نکرده است. باید این پرده‌ها دریده شود تا معلوم گردد آنچه که از غیرناحیه وجدان دینی آمده، چه وضعی داشته است. چه خوب می‌گوید سعدی خودمان: (همان: ص ۱۵۶).

شنیدم گوسفندی را بزرگی	رهانید از دهان و چنگ گرگی
شبانگه کارد بر حلقش بمالید	روان گوسفند از وی بنالید
که از چنگال گرگم در ربودی	بدیدم عاقبت گرگم تو بودی

۳،۲،۳. مبارزه با ظالمان و زیر بار ظلم نرفتن

اسلام تنها به ظالم نمی‌گوید ظلم نکن؛ اسلام به ظالم می‌گوید ظلم نکن، و بیش از پنجاه درصد، فرمان به ظالم از ظلم‌ها جلوگیری می‌کند، آن نیروی معنوی حاکم بر وجود انسان که جلو ظلمش را می‌گیرد. همین شما که اینجا نشسته‌اید و هزارها و

میلیون‌ها افراد مانند شما افرادی هستند که امکان ظلم کردن، دزدی و تعدی پیدا می‌کنند، ولی نمی‌کنند، چرا؟ یک فرمان می‌آید جلوی‌ش را می‌گیرد. اما آیا اسلام به همین قناعت کرده است؟ اسلام فقط آمده به ظالم گفته: ای ظالم! ظلم نکن؟ مگر همه ظالم‌ها می‌شنوند؟! خیلی از ظالم‌ها هم هستند که نمی‌شنوند. پس دیگر چه می‌کند؟ زمینه پذیرش ظلم را هم از میان می‌برد، به مظلوم می‌گوید: ای مظلوم! تن به ظلم دادن نوعی ظلم کردن است، در مقابل ظالم پرخاشگر باش. «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسَّوِّءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ» (نساء: ۱۴۸). قرآن می‌گوید بدگویی پشت سر یک مسلمان بد است، از آن بدتر این است که انسان وقتی بدگویی می‌کند، فریاد بکشد و فحش بدهد. ولی همین بد در یک مورد جایز می‌شود؛ یعنی بدگویی بکن، فریاد بکش، تظلم بکن آنجا که مظلوم واقع شده‌ای. (مطهری، ۱۳۹۰: ج ۲۵، ص ۱۷۷).

پیغمبر اکرم جمله‌ای دارد. این جمله در نهج‌البلاغه که کلام امیرالمؤمنین (ع) است و نیز در اصول کافی شیخ کلینی که هزارسال از آن می‌گذرد، نوشته شده است. شما اگر نظیر این جمله را در میان همه سخنان فیلسوفان آزادیخواه دنیا در قرن هفدهم و هجدهم و نوزدهم و بیستم، از آن روزی که آزادیخواهی و فلسفه آزادیخواهی مد شد، از جان لاک و استوارت میل گرفته تا دیگران، پیدا کردید بگویند تا من اینجا تسلیم حرف شما بشوم (همان: ص ۱۷۸). علی (ع) در فرمانی که به مالک اشتر نوشته است و مخاطبش مالک اشتر است - که ابلاغی به‌عنوان فرمانداری مصر برایش صادر کرده است و دارد به او دستورالعمل می‌دهد - می‌گوید: مالک! به مردم آزادی بده، به مردم حق انتقاد و اعتراض بده، به مردم امنیت بده که من غیر مرّة - یعنی مکرر - از پیغمبر این جمله را شنیدم (یعنی از جمله کلماتی که پیغمبر آن را مکرر می‌گفت این جمله بود):

«لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ حَتَّى يُؤْخَذَ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَعَمِّعٍ» (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳). هرگز امتی، ملتی، گروهی، جمعیتی به مقام قداست - یعنی به مقامی که بشود آن ملت را تقدیس و تمجید کرد، به مقام افتخار - نخواهد رسید، مگر اینکه در آن ملت کار به آنجا برسد که ضعیف در مقابل قوی بایستد و بدون آنکه تعتعه و لکتی به زبانش

بیفتد، حق خودش را از قوی مطالبه کند. این جمله، هم در نهج البلاغه است و هم در اصول کافی. نهج البلاغه از نظر صحت مضمونی معتبرترین کتاب‌های ماست و اصول کافی از نظر صحت سندی. پس این جمله، هم از نظر صحت مضمونی و هم از نظر صحت سندی از صحیح‌ترین جمله‌هایی است که از پیغمبر اکرم رسیده است (مطهری، ۱۳۹۰: ج ۲۵، ص ۱۷۸).

پس اسلام در این زمینه به این قناعت نمی‌کند که فقط به ظالم بگوید ظلم نکن؛ به این هم قناعت نمی‌کند که فقط به مظلوم بگوید برو به‌زور حقت را بگیر؛ یعنی تنها [تسلیم و انقیاد یا] طغیان و عصیان ایجاد نمی‌کند؛ با نیروی موعظه و اخلاق ظالم را تسلیم می‌کند؛ با نیروی حقوق و حق، مظلوم را تقویت می‌کند؛ یعنی وقتی که با ظالم روبه‌رو می‌شود، درس اخلاق به او می‌دهد موعظه‌اش می‌کند و از راه موعظه وارد می‌شود؛ وقتی که با مظلوم روبه‌رو می‌شود، دیگر او را موعظه نمی‌کند، از راه حقوق وارد می‌شود، حماسه و خطابه برایش می‌خواند که برخیز، قیام کن و حقت را بگیر؛ حق را باید گرفت (همان: ص ۱۷۹-۱۸۰).

۳.۳. ابزارهای سخت

۳.۳.۱. جهاد اصغر

اصل جهاد برای برقراری صلح و امنیت و برقراری نظام متناسب است (همان: ج ۲، ص ۳۸۹). در این زمینه استاد مطهری مباحث زیادی دارند. به‌طور خاص اثر مستقلى درباره جهاد دارند که برای پرهیز از تطویل از ذکر آن خودداری می‌شود.

۳.۳.۲. ایجاد اماکن امن

یکی دیگر از سازوکارهای تأمین امنیت، ایجاد اماکن امن است. از آیات قرآن باز برمی‌آید که این خانه و حریم آن محل امن و امان است. در کعبه و بلکه در حریم کعبه به نام حرم کسی حق تعرض به صید و هیچ شکاری تا چه رسد به انسان ندارد، که آنجا بست کامل و آزادی و امنیت کامل و حریت بیان و عقیده کامل و عدم تعرض کامل

برقرار است. این جهت که بعضی امکنه مقدس است و پناهگاه، و اشخاصی در آنجا پناهنده می‌شوند، مثل مجلس شورا و سنا و غیره و یا در قدیم مشاهد مشرفه و خانه علما، خود مطلبی است. به هر حال از یک نظر حرم حکم بست را دارد؛ حتی نسبت به حیوانات. البته باید دید از نظر مجرمین قانونی چه حکمی دارد؛ خصوصاً کسانی که در خود حرم مرتکب موجبات حد و قصاص می‌شوند؟ در دعای ابراهیم نیز آمده است: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا أَمْنًا» یا: «اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ أَمْنًا» و همچنین سوره بقره، آیه ۱۲۵: «وَأَذِّجَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ...». این خصوصیت حرم مؤید این است که حرم باید متعلق به همه مسلمین باشد، نه به دسته مخصوص (همان: ج ۲۵، ص ۶۳).

استاد مطهری با استناد به کارشناسان می‌گوید: امروز بشر احساس کرده که احتیاج دارد به محلی که محترم بوده و از نظر بین‌المللی محل دادرسی و کنفرانس‌های جهانی و بالاخره مرجع رفع اختلافات بزرگ باشد ... آیا این نکته را نباید مسلمین توجه داشته باشند که چندین قرن قبل طرح صحیح یک مجمع دینی برای ایجاد وحدت در بین ایشان ریخته شده؟ (همان) با توجه به اینکه حریم کعبه حکم کعبه را دارد، هم در امنیت «وَأَذِّجَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا» (زخرف: ۶۷). بدیهی است که تنها خود خانه مأمّن نیست، حرم مأمّن است (مطهری، ۱۳۹۰: ج ۲۵، ص ۶۳)؛ قرآن آنجا را محل صلح و صفا و امن و بست قرار داده: «وَأَذِّجَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا» (صافات: ۴۴). این محل را محل حرام (مانند ماه‌های حرام در جاهلیت) قرار داده که در اینجا باید اسلحه را به زمین بگذارند، حس اذیت و آزار را کنار گذارند، صید حرم نکنند، گیاه حرم را نکنند، تا چه رسد به اینکه خون انسانی را در حرم بریزند. اسلام خواسته به این وسیله محیط صلح و امنیت و صفا به وجود بیاورد (مطهری، ۱۳۹۰: ج ۲۵، ص ۶۳). حریت و عدم مملوکیّت کعبه و محل امن بودن و قبله بودن و مبارک بودن، شامل حریم کعبه نیز می‌شود. تعبیر به حریت و اینکه کسی مالک او نمی‌شود، با توجه به اینکه حریم کعبه حکم کعبه را دارد، هم در امنیت «وَأَذِّجَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا»، بدیهی است که

تنها خود خانه مأمن نیست، حرم مأمن است، و هم در قبله بودن که قرآن دارد: «فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»، بالضروره خود کعبه قبله است، ولی مسجدالحرام هم خارج از قبله نیست، از میدان قبله خارج نیست. و همچنین مبارک بودن «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا»؛ این جهت نیز به تمام بلد، بلکه به تمام حرم کشیده شده است. همچنین است موضوع حریت کعبه یعنی بین المللی اسلامی بودن آن. بهترین تعبیر همان تعبیر حضرت باقر است و ما باید همیشه همان تعبیر را به کار ببریم (همان: ج ۶، ص ۵۰۶).

علیهذا نماز که مذکر ایمان است، پشتوانه عدالت اجتماعی و اصل مساوات و رعایت حقوق اجتماعی است. مسجد از اجتماع و از امنیت اجتماعی جدا نیست. مسجد پشتوانه قانون عادلانه است. مسجد پشتوانه پند و اندرزهای اخلاقی است. سرّ موفقیت اسلام این است که عدالت و عبادت را به هم توأم کرده، مسجد را پشتوانه دادگستری و شهرداری و شهربانی قرار داده است (همان: ج ۷، ص ۲۶۱).

نتیجه

هدف اصلی مقاله حاضر بررسی راه‌های دستیابی به امنیت در اندیشه استاد مطهری بود. دغدغه‌های امنیتی موجود در سطح جهان، به‌ویژه جهان اسلام ایجاب می‌کند تا بیش از هر زمان دیگری این بحث را در کانون توجه قرار دهیم. در مقاله حاضر با رویکرد استنباطی پرسش مذکور مورد بحث و بررسی قرار گرفت. در یک طبقه‌بندی کلی، در اندیشه استاد مطهری از دو دسته سازوکار برای تأمین امنیت سخن گفته شده است: نرم و سخت. ابزارهای نرم نیز دو دسته است: ایجابی و سلبی. دستاوردهای مقاله در جدول ذیل نشان داده شده است:

نمودار ابزارها و راه‌های دستیابی به امنیت در اندیشه استاد مطهری

نوع ابزار و راه دستیابی							ردیف
ابزارها و راه‌های نرم ایجابی (ایجادکننده امنیت)	دین الهی	صداقت	ایمان الهی	اخلاق الهی	علم ملازم با دین	عدالت و آزادی و امر به معروف	۱
ابزارها و راه‌های سلبی (ایجادکننده ناامنی و تهدید)	بی‌دینی و مادی‌گرایی	نفاق	کفر	منفعت‌پرستی و اخلاق مادی	علم بدون دین الهی	ظلم و خودپرستی	۲
ابزارها و راه‌های سخت	جهاد اصغر		نهادسازی	مکان‌های امن	قدرت و قوت	محوریت مسجد	۳
امور رهبری و مدیریتی و کارگزاری	انبیا و اولیای الهی	تحول در نهاد قضا					۴

منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱. لکزایی، نجف، «اسلام و امنیت بین الملل از منظر آیت الله جوادی آملی»، فصلنامه علمی-پژوهشی اخلاق و حیانی، شماره ۷، ۱۳۹۳.
۲. _____، «امنیت از دیدگاه آیت الله جوادی آملی»، فصلنامه علمی-پژوهشی اسراء، شماره ۷، ۱۳۹۰.
۳. _____، «امنیت متعالیه»، فصلنامه علمی پژوهشی سیاست متعالیه، شماره ۵، ۱۳۹۳.
۴. _____، «دلالت های امنیتی انسان شناسی آیت الله جوادی آملی»، فصلنامه علمی-پژوهشی اسراء، شماره ۹، ۱۳۹۱.
۵. _____، «دیدگاه امنیتی شیعه با تأکید بر اندیشه آیت الله شهید بهشتی»، فصلنامه علمی-پژوهشی شیعه شناسی، سال یازدهم، شماره ۴۱، ۱۳۹۲.
۶. _____، «فلسفه امنیت از دیدگاه امام خمینی»، فصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات راهبردی، شماره ۴۹، ۱۳۸۹.
۷. _____، «کاربردهای امنیتی انسان شناسی حکمت متعالیه»، فصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات راهبردی، شماره ۵۰، ۱۳۸۹.
۸. _____، «گونه های امنیت پژوهی در علوم اسلامی»، فصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات راهبردی، شماره ۷۰، ۱۳۹۴.
۹. _____، «مطالعات فقهی امنیت»، فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۲۶، ۱۳۹۳.
۱۰. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ۲۸ ج، تهران: صدرا، ۱۳۹۰.